

## بررسی تطبیقی مفاهیم طنز در آثار عبید زاکانی و بدیع الزمان همدانی

محمد معین صفاری

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور واحد مرودشت

### چکیده

طنز به عنوان یکی از شیوه‌های رایج ادبی در میان ملل مختلف از دیرباز وجود داشته‌است. طبیعت این نوع ادبی هرچند بر خنده استوار است؛ اما باید توجه داشت که در طنز، خنده، غایت و هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای است برای بیان نارسایی‌ها و آگاه ساختن مخاطب نسبت به رذالت‌ها و ناروایی‌هایی که در متن جامعه جریان دارد. «بدیع الزمان همدانی» و «عبید زاکانی» از نویسندگان طنزپرداز هستند که به دلیل برخورداری از قریحه لطیف و زبانی مؤثر و گیرا، آثار فراوانی با درونمایه طنز آفریده و با استفاده از چاشنی شوخی و خنده، نابهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی عصر خویش را به باد انتقاد گرفته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر بر آن است تا با رویکردی تطبیقی و به روش توصیفی-تحلیلی، مفاهیم طنز را در آثار این دو ادیب بررسی و تحلیل نماید، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این دو نویسنده با وجود اینکه در دو حوزه زبانی متفاوت-عربی و فارسی- پا به عرصه هستی گذاشته‌اند و گرایش‌های متفاوتی داشته‌اند؛ ولی در آثار طنز آنها، رویکردهای مشابهی دیده می‌شود. مفاهیمی همچون: تظاهر و تدین دروغین، تملق و چاپلوسی، بی‌عدالتی و نابرابری، فقر و گرسنگی و بخل و خسیسی، برجسته‌ترین مفاهیمی هستند که در آثار دو ادیب، دستمایه طنز قرار گرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، طنز، مقامه، بدیع الزمان همدانی، عبید زاکانی.

## ۱. مقدمه

ادبیات، می‌تواند عرصه مناسبی برای بازتاب طنز و شوخی باشد چرا که نویسندگان و شاعران فراوانی آثار مختلفی با درونمایه طنز و شوخی خلق کرده‌اند و به مرور زمان، طنز توانست به عنوان یک قالب ادبی یا نوع ادبی در حوزه ادبیات مطرح شود. از این‌رو، باید گفت که طنز یکی از غنی‌ترین انواع ادبی در ادبیات جهان از جمله ادب عربی و فارسی است که آثار قابل توجهی در این زمینه خلق شده‌است.

از جمله متون طنزآمیز در حوزه ادبیات عرب، مقامات بدیع‌الزمان همدانی است. وی با استفاده از قالب طنز، همچون یک مصلح اجتماعی، عیوب اخلاقی و نابهنجاری‌های جامعه زمان خویش را در مقامات به نقد کشیده‌است. رویکرد او در شناسایی امراض اخلاقی مردم زمانه خود و انتخاب ماهرانه و تجویز انواع طنز به فراخور حال اقدار جامعه عباسی، همانند یک روانشناس جامعه شناس داناست که با برجسته‌کردن عیوب اخلاقی، افراد جامعه را به تأثیر نصایح غیر مستقیم طنز آمیز در تعلیم و تربیت آگاه می‌سازد.

سوی دیگر، عبید زاکانی یکی از طنزپردازان ادبیات کلاسیک فارسی است که به وسیله اندیشه خلاق و پویای خود و با بهره‌گیری از ابزار طنز، مؤثرترین و کارآمدترین نقدهای اجتماعی را در آثارش ارائه داده‌است؛ توجه به وضع معیشت اقشار مختلف جامعه، انتقادهای سیاسی، نقد باورهای خرافی و مسائل روز مفاهیمی هستند که نویسنده با بهره‌گیری از دقائق و ظرافت‌های این قالب تأثیرگذار (طنز) به آنها پرداخته‌است.

عبید زاکانی و بدیع‌الزمان همدانی با وجود اینکه دو دوره زمانی متفاوت زندگی کرده‌اند، اما در آثاری که خلق نموده‌اند، هر دو عدم تناسب در عرصه‌های مختلف اجتماعی روزگار خویش را که در ظاهر متناسب به نظر می‌رسیدند، نشان می‌دهند و همین امر مایه طنز و خنده می‌شود؛ زیرا هر دو با بیانی هنرمندانه و زیبایی‌شناختی عدم تناسب در این متناسبات را به تصویر کشیده‌اند تا شاید با استفاده از بذله، وارونه‌سازی، ضعف‌ها و تعلیمات اجتماعی جوامع بشری را اصلاح کنند.

بنابراین، پژوهش حاضر بر آن است تا با تطبیق مقامات بدیع‌الزمان همدانی و آثار طنزآمیز عبید زاکانی، مفاهیم طنز و بیان همانندی‌ها و تفاوت‌های آنها در پرداختن به این مشخصه‌ها، آثار این دو ادیب را تحلیل کند.

از این‌رو اساسی‌ترین پرسش‌های پژوهش عبارتند از:

- شاخص‌ترین مضامین طنزآمیز در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و آثار طنز عبید زاکانی کدام است؟

- رویکرد آیرونیک (طنز) بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی نسبت به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی پیرامون جامعه خویش چگونه بوده‌است؟

پیش از پردازش موضوع لازم است ذکر شود که بر اساس جستجوهای به عمل آمده تاکنون هیچ نوشتاری، به بررسی طنز در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و آثار عبید زاکانی نپرداخته‌است. اما با توجه به جایگاه هر دو در ادب عربی و ادب فارسی، پژوهش‌های متعددی پیرامون آثار هر دو ادیب انجام شده‌است. برخی از آنها که در ارتباط با موضوع این پایان‌نامه هستند عبارتند از:

- افخمی عقدا، رضا و محمدصادق ضرونی (۱۳۹۴) در نوشتاری تحت عنوان «عنصر شخصیت در مقامات بدیع‌الزمان همدانی» که در دو فصلنامه ادب عربی دانشگاه تهران به چاپ رسیده‌است؛ ضمن بررسی و تجزیه و تحلیل شیوه‌های شخصیت‌پردازی در

داستان‌های معاصر به بررسی و تطبیق آن در مقامات بدیع‌الزمان همدانی پرداخته و چگونگی بکارگیری این عنصر در مقامات را از دیدگاهی علمی بیان کرده‌اند.

-محمد، شیخ سیاه (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با نام «مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری در نقد و تطبیق» که در مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد به طبع رسیده است به تطبیق مقامات حریری و همدانی می‌پردازد؛ و بر این باور است که مقامات همدانی مورد توجه بسیاری از علمای زمان خودش و دوره‌های بعد از او واقع شد و برخی به تقلید از او «مقامه» نوشتند. از نظر او، حریری یکی از این مقلدین است که بیشتر از سایرین جوانب تقلید را رعایت کرده است و مقامات او شباهت زیادی به مقامات همدانی دارد.

-ذکاوتی قراگزلو، علی رضا (۱۳۶۳) در نوشتاری با عنوان «بدیع‌الزمان همدانی و مقامات او» که در مجله معارف به چاپ رسیده، به سیر تاریخی مقامه نویسی و نقد مقامات بدی‌الزمان همدانی اشاره کرده است.

زرکوب، منصوره و الهام صالحی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با نام «التهکم الفكاهی فی مقامات الهمدانی» (ریشخند انتقادی در مقامات همدانی) که در مجله بحوث فی اللغة العربیة، دانشگاه اصفهان به چاپ رسیده است. تهکم (یکی از انواع طنز) در مقامات همدانی بررسی شده است. نگارندگان بر این باور هستند که چون هدف همدانی اصلاح اجتماعی است بنابراین ریشخند اخلاقی در مقامات او زیاد است اما از ریشخند فردی استفاده نکرده است.

-صالحی، الهام (۱۳۸۸) در پایان‌نامه‌ای با نام «بررسی و تحلیل طنز در مقامات همدانی» تلاش کرده است که انواع و اغراض طنز را در مقامات بدیع‌الزمان همدانی که یکی از متون غنی طنز و یکی از ماندگارترین آثار است که تا به امروز مورد توجه همگان قرار داشته، بیابد و به تحلیل طنز آمیز آن بپردازد و اهمیت طنز را در جذب مردم و نقد و اصلاح عیوب جامعه و تعلیم و تربیت نشان دهد. در راستای این هدف مطالب خود را در سه فصل تنظیم کرده است: فصل اول را به آشنایی بیشتر با فن مقامه نویسی و تعریف آن و اهداف و مشخصات و اسلوب و عناصر مقامات و سیر تاریخی تحول آن قبل و بعد از همدانی اختصاص داده است و فصل دوم در مورد آشنایی با تعریف طنز و مترادفها و انواع و اهمیت آن برای فرد و جامعه می‌باشد. در فصل آخر تلاش بر این داشته است که با توجه به تعاریف انواع طنز به تحلیل و بررسی انواع و اغراض طنز در گزیده‌ای از مقامات همدانی بپردازیم و اهمیت آن را در مقامات مشخص کند.

-باقری، ربابه (۱۳۸۸) در پایان‌نامه‌ای با نام «بررسی تطبیقی طنز عبید زاکانی و حافظ» از سه زاویه درون مایه‌ها، آماج و شگردهای طنزپردازی به بررسی تطبیقی طنز در آثار عبید زاکانی و غزلیات حافظ شیرازی و طنزهای آن دو از ابعاد مختلف با یکدیگر سنجیده است.

-بخشی، حسین (۱۳۹۱) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی و تحلیل طنز و شوخ‌طبعی در گلستان سعدی و رساله دلگشای عبید زاکانی» دو اثر کلاسیک فارسی را انتخاب نموده و مؤلفه‌های طنزآمیز را که عمدتاً طنز اجتماعی می‌باشد، بررسی و تحلیل نموده است.

چنانکه مشاهده شد؛ هیچ کدام از پژوهش‌های فوق، آثار این دو ادیب را از منظر طنز و فکاهه با هم مقایسه نکرده‌اند، از این رو پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی مفاهیم طنز بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی را بررسی و تحلیل می‌کند.

## ۲. پردازش موضوع

در این بخش از پژوهش ابتدا به مفاهیم طنز دو نویسنده پرداخته می‌شود، اینکه بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی، متأثر از جامعه روزگار خود، چه مفاهیمی را مورد تمسخر قرار داده‌اند، بررسی می‌شود. آنچه واضح است، پرداختن به مفاهیم اجتماعی

و سیاسی از شاخص‌های عمده آثار بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی است که هر کدام، بنابر اهمیتی که برای این مسائل قائل شده‌اند، در آثار خود به آنها پرداخته‌اند؛ بنابراین، نگارنده، این مفاهیم را در آثار دو نویسنده، دسته‌بندی کرده‌است و به تحلیل آن پرداخته‌است.

## ۲-۱. نقد دورویی و تظاهر

تظاهر و دورویی یکی از آفت‌های جامعه بشری در طول تاریخ بوده‌است. این امر ناپسند از جمله مفاهیمی است که دست‌مایه طنز بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی قرار گرفته‌است. این دو نویسنده با وجود آن که در دو عصر متفاوت زندگی کرده‌اند اما همواره از تظاهر و ریاکاری مردمان پست، رنجور و ناراحت بوده‌اند به همین خاطر در نوشته‌های خویش با زبانی طنز بدان‌ها تاخته‌اند و اعمال ننگین آنها را رسوا کرده‌اند. این دو در نوشته‌هایشان، نشان می‌دهند؛ از ریاکاری و تزویر بیزار هستند. این تنفر و بزاری که نشان از روح آزاده، جان و صفای باطن این دو ادیب دارد، آنچنان است که گاه، خشم و نگرانشان را در پس برخی از نوشته‌های آنان می‌توان به روشنی احساس کرد. به نظر می‌رسد؛ در عصری که این دو نفر به سر می‌برده‌اند، بازار ریا و ریاکاران رواج دارد و بسیاری در زاویه‌های زهد ریاکارانه و مزورانه، جمعی را به خویش سرگرم کرده‌اند و در نظر مردم محبوبند و مقبول هستند. بدیع‌الزمان همدانی در «مقامه خمیره» گروهی از اشراف و بزرگان شهر را به تصویر می‌کشد که در هنگام شب مشغول باده‌گساری هستند و با اذان صبح برای ظاهرسازی به مسجد می‌روند تا نماز صبح را به جماعت به جای بیاورند، غافل از آن که بوی شرابی که خورده‌اند باعث رسوایی آنها می‌شود:

«فَلَمَّا أَخَذْنَا فِي السَّحْرِ، ثَوَّبَ مُنَادِي الصُّبْحِ، فَخَنَسَ شَيْطَانُ الصَّبْوَةِ وَ تَبَادَرْنَا إِلَى الدَّعْوَةِ وَ قُمْنَا وَرَاءَ الْإِمَامِ، قِيَامَ الْبِرَّةِ الْكِرَامِ، بوقارٍ وَ بَسْكِينَةٍ وَ حَرَكَاتٍ موزونَةٍ، فَلِكُلِّ بَضَاعَةٍ وَقْتٌ وَ لِكُلِّ صِنَاعَةٍ سَمْتٌ وَ أَمَامُنَا يَجِدُّ فِي خَفْصِهِ وَ رَفَعَهُ. يَدْعُونَا بِإِطَالَتِهِ إِلَى ضَعْفِهِ حَتَّى إِذَا رَجَعَ بِصِيرَتِهِ وَ رَفَعَ بِالسَّلَامِ عَقِيرَتَهُ، تَرَبَّعَ فِي رَكْنٍ مَحْرَابِهِ وَ أَقْبَلَ بوجهه عَلَى أَصْحَابِهِ وَ جَعَلَ يَطِيلُ إِطْرَاقَهُ وَ يَدِيمُ إِسْتِنشَاقَهُ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَلَطَ فِي سِيرَتِهِ وَابْتَلَى بِقَادُورَتِهِ، فَلَيْسَعَةَ دِيمَاسَةَ، دُونَ أَنْ تَنْجَسْنَا أَنْفَاسَهُ، إِنِّي لِأَجِدُّ مِنْذُ الْيَوْمِ، رِيحَ أُمَّ الْكِبَائِرِ مِنْ بَعْضِ الْقَوْمِ فَمَا جِزَاءُ مَنْ بَاتَ صَرِيحَ الطَّاعُوتِ، ثُمَّ ابْتَكَرَ إِلَى هَذِهِ الْبُيُوتِ، الَّتِي أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ بَدَائِرِ هَوْلَاءِ أَنْ يُقَطَعَ وَ أَشَارَ إِلَيْنَا، فَتَأَلَّبَتْ عَلَيْنَا، حَتَّى مُرِّقَتِ الْأُرْدِيَةَ وَ دَمِيَّتِ الْأَقْفِيَّةُ وَ حَتَّى أَقْسَمْنَا لَهُمْ لَا عُذْنَا وَ أَفْلَتْنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَ مَا كِدْنَا وَ كَلْنَا مَغْفِرَ لِسُلَّافِهِ مِثْلَ هَذِهِ الْأَقْفَةِ وَ سَأَلْنَا مَنْ مَرَّ بِنَا مِنَ الصَّبِيَّةِ عَنْ إِمَامِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَقَالُوا: الرَّجُلُ الثَّقِيُّ، أَبُو الْفَتْحِ الْأَسْكَندَرِيُّ» (همدانی، ۱۳۸۹: ۴۳۸).

**ترجمه:** هنگامی که در آب رفتن را شروع کردم (مشغول خوردن شراب شدیم) مؤذن مردم را برای اجتماع نماز صبح فراخواند؛ و شیطان نادانی‌های دوره جوانی از ما روی برگرداند و پنهان شد و ما برای پاسخ به دعوت نماز شتافتیم و چون ایستادن نیکوکاران، با سنگینی و آرامش و حرکت‌های مناسب، پشت سر امام جماعت ایستادیم. هر کالایی زمانی و هر شغل و پیشه‌ای حال و نشانی دارد؛ و امام جماعت در رکوع و سجودش می‌کوشید و با به درازا کشیدنش، ما را به سیلی زدن بر وی فرامی‌خواند تا اینکه ناگهان هوشیاریش به وی بازگشت و با خواندن سلام (تشهد) نماز، صدایش را بلند کرد. چهار زانو نزد ستون محرابش نشست و چهره‌اش را به سوی یارانش برگرداند و داشت سکوتش را با نگرستن به زمین طولانی می‌کرد و بوییدنش را ادامه می‌داد. سپس گفت: ای مردم! هر کسی که در رفتار (کارهای زشت را به همراه کارهای نیک انجام دهد و آنها را با هم) درآمیزد و با کار زشتش آرموده شود، باید خانه‌اش فراخ باشد، بی آنکه نفس‌هایش ما را پلید و آلوده گرداند. همانا من امروز بوی شراب را از بعضی مردم می‌بایم؛ پاداش کسی که شب را با شخص گرفتار و سوسه‌های شیطانی سپری کند، سپس بامدادان به این خانه‌ها بیاید، چیست؟ خداوند اجازه داده‌است که آنها را بلند مقام و ارجمند بدانند و رخصت داده‌است که ریشه‌های این گروه کننده شود و به ما اشاره کرد و مردم بر سر ما جمع شدند تا اینکه روپوش‌هایمان پاره و پس گردنمان خونی شد و حتی برایشان سوگند خوردیم که بازنگردیم و از میان آنها رهایی یافتیم در حالی که همه چنین ننگی را به خاطر شراب ناب، می‌پذیرفتیم

چاره جویی نکردیم؛ و از کوکانی که بر ما می‌گذشتند دربارهٔ امام جماعت آن روستا پرسیدیم. پاسخ دادند این مرد پارسا «ابوالفتح اسکندری» است.

اما طنز تلخ این مقامه، در این جاست که با وجود آنکه، گروه مست به واسطهٔ امام جماعت (ابوالفتح اسکندری به ظاهر باتقوا و پرهیزگار) رسوا می‌شوند، بعدها مشخص می‌گردد که خود امام جماعت هم، پنهان از انظار خلق، مطرب میخانه است و در میخانه به باده‌گساری مشغول است. هنگامی که گروه مست به تظاهر و فریادکاری وی پی می‌برند، ابوالفتح اسکندری، خنده‌کنان پاسخ می‌دهد که عاقل کسی است که در این عصر و زمان، ریاکاری پیشه می‌کند:

<p>أَيَّ دَكَّاءٍ تَرَانِي تَهَامِي وَيَمَانِي أَنَا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ بَاءً وَآخِرِي بَيْتِ حَانَ يَعْقِلُ فِي هَذَا الزَّمَانِ (همان: ۴۴۰)</p>	<p>دَعِ مَنْ اللَّوْمِ، وَلَكِنْ أَنَا مَنْ يَعْرِفُهُ كُلُّ أَنَا مِنْ كُلِّ غُبَارٍ سَاعَةً أَلْزَمُ مِحْرَابًا وَكَذَا يَفْعَلُ مَنْ</p>
---	---

ترجمه: -سرزنش را رها کن. من حيله‌گر نیستم.

-من کسی هستم که همهٔ سرزمین‌های تهامه و یمن و ساکنانش او را می‌شناسند.

-من از هر قطعه زمینی و از هر مکانی هستم.

-یک ساعت در محراب نماز و ساعتی دیگر در میخانه می‌نشینم.

-و کسی که عاقل است، در این زمان، چنین می‌کند.

یکی از نکات جالب طنزهای این دو نفر، اعتراض به خشکه‌مذهبی و تظاهر به دینداری است. این اعتراض به محدودفکری‌ها، تظاهر به ورع و تقوای خشکه‌مذهبانی است که با ریاکاری سعی می‌کنند امور خود را پیش ببرند. این رویکرد در نوشته‌های عبید زاکانی نیز مشاهده می‌شود، وی نیز با بیان مکر و فریب زاهدان رریاکار و دین‌داران و تدین‌کذائی آنان، بیزار و تنفر خویش را نسبت به اینگونه رفتارها نشان می‌دهد:

<p>که نذارند عقل و دانش و هوش لوت را همچون سفره حلقه به گوش مترصد چون گربه خاموش عیش می‌ران و باده می‌کن خاموش که ملک عیش من معمور داری قضای توبه از من دور داری (زاکانی، ۱۳۷۹: ۲۲۲)</p>	<p>آه از ایمن صوفیان ارزق‌پوش رقص را همچون نی کمر بسته از پی صید در پیس زانوس شکر آن را که نیستی صوفی خدایا دارم از لطف تو امید بگردانی بلای زهد از من</p>
--	--

نکته قابل توجه در اشعار عبید زاکانی در این زمینه، عصیان و سرکشی او در برابر وضع موجود است، او در سروده‌ای که ذکر

شد، به صراحت صوفیان ظاهرپرست را به باد انتقاد می‌گیرد و آنها را به خاطر رفتارشان سرزنش می‌کند، در حالی که این رویکرد در مقامه‌های بدیع‌الزمان همدانی وجود نداشت، گفتار همدانی به مانند عبید از صراحت برخوردار نبود، بدیع‌الزمان فقط در قالب طنز وضعیت موجود را به تصویر می‌کشد و قضاوت را به مخاطب واگذار می‌کند، در حالی که عبید اینگونه نیست. او بی‌محبا به وضعیت موجود می‌تازد و ابایی از کسی ندارد. به عنوان مثال نگاه شود به حکایتی دیگر در این زمینه که عبید به صراحت، صوفیان را مکارانی معرفی می‌کند که دام تزویر و ریا را برای سودجویی از مردم پهن کرده‌اند:

«صوفی ای را گفتند: جبّه خویش بفروش. گفت: اگر صیّاد دام خود فروشد، به چه چیز صید کند؟» (همان: ۲۵۹)

افزون براین، باید گفت که یکی از مهمترین مباحثی که در داستان «موش و گربه» نقل شده‌است؛ تقبیح ریاکاری و تظاهر به تدین دروغین است. قصه موش و گربه عبید زاکانی داستان گربه پیری است که به زهد و تقوا تظاهر می‌کند تا موش‌ها را بفریبد و شکار کند. این داستان را باید یکی از شاهکارهای انتقادی ادب فارسی برشمرد. عبید زاکانی در این منظومه به روش داستان‌پردازان شوخ طبع، در قصیده ای طنز گونه درنود بیت، به توصیف گربه ریاکار و متشرع از بلاد کرمان و چگونگی تظاهر و تزویر وی، در کسب اعتماد موشان از راه توبه و انابه و استغفار و نگاه دریدن و خوردن آنها که منجر به جنگ سخت میان موشان و گربه‌ها می‌شود، می‌پردازد. اما بخشی که از این منظومه به مسائل سیاسی دوران عبید مربوط می‌شود بیان حال شیخ ابواسحاق اینجو و امیر مبارزالدین محمد ظفیری فرمانروای کرمان بوده است. نفرت شاعر از مبارزالدین ریاکار با توبه معروفش در سال ۷۴۰ هجری و بیعت ناخوشودنی اش به خلیفه عباسی مصر و محتسبی و خم شکنی و تظاهرش به عبادت و درعین حال خونریزی و سفاکی و آدم کشی او بنام ترویج و اجرای احکام دین، این حدس را در تمثیل مبارزالدین به گربه عابد ریاکار و خون ریز تایید می‌کند (صفا، ۱۳۶۹، ج ۳: ۹۷۲).

عبید زاکانی با شناختی که از وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه عصر خویش داشت، با به تصویر کشیدن این داستان، در واقع زاهدان سالوس و ریاکار و فاسقان دین فروش نا بکار را که عمامه در سر و سجاده در دست، با تظاهر به نمایش طاعت و عبادت در انظار عامه، از اجرای هیچ نوع اعمال شیطانی و مغایر با کرامت انسانی دریغ نمی‌ورزند؛ افشا و معرفی نموده و از عطش سیر ناپذیر و حرص و آز بی پایان آنان پرده برداشته است. بر تصوف ریایی می‌تازد و پرده تظاهر را از چهره زاهدان ریاکار بدور می‌اندازد. منظومه موش و گربه که خیلی ماهرانه و با زبان سلیس و طبع ظریف شاعرانه انشاء گردیده، در حقیقت تمثیلی است از چگونگی اسلوب مناسبات، روش و نحوه تضادهای موجود در جوامع انسانی که در وجود دو حیوان (موش و گربه) بازتاب و به نمایش گذاشته شده است.

## ۲-۲. نقد بی‌عدالتی و فریبکاری

یکی دیگر از مضامینی که در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و آثار عبید زاکانی بازتاب داشته‌است، انتقاد از بی‌عدالتی‌ها و فریبکاری‌های رایج در جامعه است. در مقامات بدیع‌الزمان همدانی، بارها ثروتمندانی به تصویر کشیده شده‌اند که با سوء استفاده و پایمال کردن حق دیگران و رشوه دادن به قضات، به مال و ثروت فراوانی دست پیدا کرده‌اند؛ بنابراین، بدیع‌الزمان همدانی در قالب طنز در پی اصلاح امور است و با برجسته کردن این رویکرد زشت و ناپسند در جامعه از وضعیت موجود انتقاد می‌کند. او در ابتدا، نوک تیز انتقادش را متوجه قاضیان رشوه‌گیر و ظالم می‌کند. «مقامه نیشابوری» یکی از مقامات بدیع‌الزمان همدانی است که در آن از فساد و بی‌عدالتی در دستگاه حکومتی انتقاد می‌کند. در این مقامه، ابوالفتح اسکندری، شخصیت رند داستان‌های بدیع‌الزمان همدانی، بی‌عدالتی قاضی را با طنزی تلخ به تصویر می‌کشد:

«کنت نیشابورِ یومِ جمعۀ، فحضرتُ المفروضه و لَمَّا قَضَيْتُهَا اجْتَازَ بِي رَجُلٌ قَدْ لَبَسَ دَنِيَّةً وَ تَحَنَّكَ سُنِّيَّةً رِيَالٍ فَقُلْتُ لِمَصَلِّ

بجنبی: من هذا؟ قال: هذا سوس لا يقع إلاً في صوف الأيتام و جراد لا يسقط إلاً على الزرع الحرام و لص لا ينقب إلاً خزائناً الأوقاف و كُردى لا يغير ألاً على الضعاف و ذئب لا يفترس عباد الله إلاً بين الركوع و السجود و محارب لا ينهب مال الله إلاً بين الركوع و السجود و محارب لا ينهب مال الله إلاً بين العمود و الشهود و قد لبس دنيته و خلع دينيته و سوى طيلسانه و حرف يده و لسانه و قصر سباله و أبدى شقاشقه و غطى مخارقه و بيض لحيته و سوّد صحيفته و أظهر ورعه و ستر طمعه» (همدانی، ۱۳۸۹: ۳۶۸).

ترجمه: روز جمعه در شهر نیشابور بودم و در نماز جمعه حاضر شدم؛ هنگامی که نماز را به جای آوردم، مردی بر من گذشت که کلاه بلند قاضی پوشیده و یک سر عمامه اهل سنت را آویخته و از زیر گلو درگذرانیده بود. به نمازگزارى که در کنارم بود، گفتم: این مرد کیست؟ گفت: این شپشی است که جز در پشم یتیمان نمی‌افتد (مال یتیمان را می‌خورد) و ملخی است که جز بر کشت حرام نمی‌افتد (حرام خور است) و دزدی است که جز بر خزانه مال‌های وقفی، نقب نمی‌زند (مال اوقاف می‌خورد) و گردی است که جز بر ضعیفان شبیخون نمی‌زند و گرگی است که بندگان خدا را جز در میان رکوع و سجود، پاره پاره نمی‌کند (به هنگام رکوع و سجود می‌دزدد) و مال خدا را جز در میان زینهارها و امان‌ها و شاهدان، غارت نمی‌کند؛ و البته کلاه قضاوت بر سر گذاشته و لباس دینی‌اش را درآورده و بالاپوش سبز را راست و هموار و دست و زبانش را تیز و سیبلش را کوتاه کرده و دام و تله‌اش را گسترده و کف‌های دهنش را آشکار کرده‌است (زیاد سخن می‌گوید) و دروغ و نیرنگش را پوشانده و ریشش را سیاه کرده و پرهیزکاریش را آشکار نموده و آزمندیش را پوشانده‌است.

در آثار عبید زاکانی نیز، بی‌عدالتی و فریبکاری به نقد کشیده شده‌است. وی نیز رویکردی همانند بدیع‌الزمان همدانی دارد و بر هر کس که به دیگران ستم کند می‌تازد، هیچ قشری از آماج تند انتقادهای او در امان نیست، از قاضی گرفته تا بازرگان و تجار. به عنوان مثال در حکایت کوتاه زیر، رشوه‌گیری قاضی برای پایمال کردن حق دیگران به طنز و شوخی بیان شده‌است:

ترکمانی با یکی دعوی داشت. بستویی (کوزه‌ای) پر گچ کرد و پاره‌ای روغن بر سر گذاشت و از بهر قاضی رشوت برد. قاضی بستد و طرف ترکمان گرفت و قضیه چنان که خاطر او می‌خواست آخر کرد و مکتوبی مُسَجَل به ترکمان داد. بعد از هفته‌ای، قضیه روغن معلوم کرد. ترکمان را بخواست که در آن مکتوب سهوی هست، بیار تا اصلاح کنم. ترکمان گفت: «در مکتوب من هیچ سهوی نیست؛ اگر سهوی باشد، در بستو باشد.» (زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۳۰).

در حکایت زیر نیز به گونه‌ای دیگر، براندازی و بی‌عدالتی بزرگان را بیان کرده‌است: «زن طلخک فرزندی زاید. سلطان محمود او را پرسید که: چه زاده است. گفت: از درویشان چه زاید جز پسری یا دختری؟ گفت: مگر از بزرگان چه زاید؟ گفت: ای خداوند چیزی زاید بی‌هنجارگوی و خانه برانداز» (همان: ۲۸۹).

وی نیز همانند بدیع‌الزمان همدانی از فساد موجود در سیستم حکومتی آگاه است بنابراین همچون رویکرد همدانی در در مقامه «نیشابوریّه» به قاضیان می‌تازد و آنها را نکوهش می‌کند: قاضیان افرادی هستند که بهشت را هرگز نخواهند دید بلکه مالک منتظر و آخرین درکه جهنم جای آنهاست. از نظر وی حلال مالی است که قاضیان هرگز نخورده اند و عتبه شیطان آستانه آنهاست. گذشته از قاضیان نایب آنها نیز ایمان ندارد و وکیل قاضی شخصی است که حق را باطل جلوه قاضی: آنکه همه او را نفرین کنند، البهشت: آنچه نبینند، المالک: منتظر او، الدرک الاسفل: مقام او، الحلال: آنچه نخورند، مال الايتام و الاوقاف: آنچه بر خود از همه چیز مباح تر دانند، عتبه شیطان: آستانه او، نایب القاضی: آن که ایمان ندارد، الوکیل: آنکه حق را باطل گرداند (همان: ۳۶۹، ۳۶۸).

محققان و اندیشمندان، اوضاع اجتماعی عصر عبید را در موضع‌گیری وی در این زمینه دخیل می‌دانند و معتقد هستند که

«این جهنمی دانستن قضات بیشتر به سبب گردش امور اجتماعی بر اساس نظام نیمه فئودالی بوده است. در این نظام رشوه، دزدی و دیگر رذایل اخلاقی به سبب رسیدن به اهداف اشرافیت، تجمل و خودنمایی بود زیرا زمامداران شاخص و مدل اجتماعی بودند و همه می‌خواستند مطابق میل آنان عمل کنند. در روزگار مظفریان، اوضاع جامعه نسبت به گذشته نابسامانتر بود؛ احوال مردم بیش از حد پریشان بود؛ جاه طلبی و قدرت طلبی در جامعه بویژه در میان حاکمان رواج پیدا کرده بود. آنها برای دستیابی به اهدافشان به فجایعی همچون برادرکشی، نابینا کردن چشمان پسران، پدران و نزدیکان خود دست می‌زدند» (حلبی، ۱۳۷۷: ۵۲).

### ۲-۳. نقد بخل و خسیسی

یکی دیگر از رذیلت‌های اخلاقی رایج در جوامع بشری، بخل و خسیسی است. بخل و خساست می‌تواند نسبت به هر نعمت و امر خیری که خداوند به انسان می‌بخشد پدید آید. به این معنا که خداوند نعمت‌های بسیاری در حوزه‌های مادی و معنوی به شخصی می‌بخشد که وی نسبت به آن امساک ورزیده و به نحو شایسته خود استفاده نمی‌کند و اجازه استفاده به دیگری را نیز نمی‌دهد، انتقاد از این رفتار مذموم در مقامه «الوصیة» با شوخ‌طبعی بدیع‌الزمان به تصویر کشیده شده است:

«... و لست آمنُ علیک النَّفس و سلطانه، والشهوة و شیطانها، فاستعین علیهما بهما نهارک بالصوم و لیلک بالنوم، إنَّه لبوسٌ ظهارتُه الجوع و بطانتُه الهجوع و ما لبسهما أسدٌ إلا لانت ثورتُه؛ و کما أخصی علیک ذاک، فلا آمنُ علیک لَصین: أحدهما الکرم و اسمُ الآخرِ القرم، فیاک و یأههما؛ إنَّ الکرمَ أسرعُ فی المال من السُّوسِ و إنَّ القرمَ أشأمُ من البسوسِ و دعنی من قولهم «إنَّ الله کریمٌ» إنَّها خدعةُ الصَّبِیِّ عَنِ اللَّبِینِ» (همدانی، ۱۳۸۹: ۳۷۷).

ترجمه: و من از نفس اماره و غلبه‌اش و شهوت و وسوسه‌کننده آن، بر تو ایمن نیستم. پس از روزت با روزه گرفتن و از شبت با خوابیدن، علیه آن دو یاری بخواه؛ زیرا آن جامه‌ای است که رویه‌اش گرسنگی و آسترش خوابیدن است؛ و انسان راست اندیشه و محکم و استوار، آن دو را نیوشید مگر اینکه شدت خشمش نرم شد؛ و همچنان به خاطر تو از آن می‌ترسم، به سبب تو از دو دزد ایمن نیستم. یکی از آن دو بخشش و دیگری، شدت علاقه به خوردن گوشت است. باید از آن دو دوری کنی زیرا بخشش در مال از کرم سریعتر است (مال را سریع‌تر می‌خورد و نابود می‌کند) و اشتهای زیاد به خوردن گوشت، از بسوس (نام زنی) نامبارکتر و بدشگون‌تر است؛ و مرا از سخن آنان که می‌گویند: «البته خدا کریم است» رها کن؛ زیرا آن سخن، نیرنگی برای باز کردن کودک از شیر مادر است.

مشاهده‌شد؛ در این مقامه، ناخن‌خسکی یکی از بازرگانان در قالب سفارش‌هایی که به پسرش می‌کند، بازتاب یافته است. این نوع اخلاق و رفتار باعث شده است که طعم تلخ به زندگی آنها سرایت کند و همواره فکر از دست دادن ثروت و دارایی‌شان، آرامش را از آنها سلب کند. بدیع‌الزمان همدانی در ادامه به این نکته نیز اشاره می‌کند که این تیپ انسان‌ها، قبول ندارند که خسیس‌اند، چون مرتب خودشان را به خاطر آینده‌نگری‌شان تحسین می‌کنند. خسیس‌ها روز «مبادا» را خیلی دوست دارند و می‌گویند پول‌ها را برای آن روز نگه داشته‌اند و اینگونه زندگی را به سر می‌برند، نه تنها خود از داشته‌هایشان استفاده نمی‌کنند، بلکه آن را نیز از دیگران دریغ می‌کنند.

«و علیک بالخبز و الملح، و لک فی الخلِّ و البصلِ رخصةٌ ما لم تُدْمَهما و لم تجمع بینهما، واللحم لحمک و ماراک تأکلُه و الخلو طعامٌ من لایبالی علی أئی جنبیه یقعُ الوجباتُ عیشُ الصالحین و الأکلُ علی الجوعِ و اقیةُ الفوتِ و علی الشَّبَعِ داعیةُ الموتِ، ثمَّ کُن مع النَّاسِ کلاعِبِ الشطرنجِ: خذ کُلَّ ما معهم واحفظ کُلَّ ما معک. یا بنی قد أسمعُت و أبلغتُ فإن قبلتُ فاللهُ حسبک، وإن أبيتُ فاللهُ حسبک و صَلَّى اللهُ علی سَیدنا مُحَمَّدٍ و علی آلِهِ و صحبه أجمعین» (همان).

ترجمه: بر تو واجب است که نان و نمک بخوری و در خوردن سرکه و پیاز اجازه داری آن اندازه بخوری که سرزنش نکرده‌اند؛ و هر دو را با هم نخورده‌باشی؛ و گوشت، گوشت خود توست؛ و نبینم که گوشت می‌خوری؛ و شیرینی غذای کسی است که اهمیّت نمی‌دهد که بر کدام یک از دو پهلویش می‌افتد؛ و یک وعده غذا خوردن در روز و شب، خوراک صالحان است و خوردن برای رفع گرسنگی، از فقر و نداری و نرسیدن به خواسته نگه می‌دارد و خوردن برای سیری، فراخواننده به مرگ است. سپس با مردم چون بازیگر شطرنج باش؛ هر چه را که همراه دارند بگیر و هر چه را که با توست، نگه دار. ای فرزندم به تو شنوایدم و رسانیدم. اگر قبول کنی، خداوند برای تو کفایت کننده‌است؛ و اگر سرپیچی کنی، خداوند از تو حساب می‌کشد؛ و درود خداوند بر سرورمان حضرت محمد (ص) و بر همهٔ خاندان و دوستانش باد.

بازرگان به عنوان نمایندهٔ انسان‌های بخیل و خسیس، نمی‌توانند روح واقعی زندگی را درک کنند چرا که فاقد باورهای مثبت نسبت به داشته‌هایشان هستند و علی‌رغم مکنّت مالی که دارند، خود و اطرافیانشان را از کوچکترین و حداقل‌ترین لذت‌های دنیوی منع می‌کند. این خصلت چنانکه بدیع‌الزمان هم بدان اشاره کرده‌است، باعث عناد دائمی افراد خسیس با جمع و در نهایت، باعث تنها ماندنشان می‌شود. علاوه بر این، بی‌تابی و بروز حالت هیجانی از دیگر مشکلاتی است که در پی خست و در قالب نگرانی، بهانه‌جویی و ایرادگیری بروز می‌کند و باعث آزار اطرافیان می‌شود. هم‌چنین، رفتارهای دیگری مثل حرص و ولع دائمی برای همه‌چیز، شک و تردید، حسابگری و خودمحموری نیز از دیگر اختلالات روحی و روانی افراد مبتلا به بیماری خساست است که بدیع‌الزمان در قالب طنز این مؤلفه‌های موجود در انسان خسیس را در قالب بازرگان مقامه به تصویر درآورده‌است.

اما با وجود فاصلهٔ زمانی که میان عصر عبید زاکانی و بدیع‌الزمان همدانی وجود دارد، انتقاد از این صفت مذموم نیز در آثار عبید زاکانی نیز آمده و بارها در قالب حکایت‌های طنزآمیزی بیان شده‌است؛ و این نشان از آن دارد که هر دو ادیب، روند تزیید سقوط و انحطاط اخلاقی و سرایت آن از جانب طبقهٔ توانگر جامعه را در عصر خویش شاهد بوده‌اند و در بی‌گمان در چنین آشفته‌بازاری، زبان طنز و شوخی و پرهیز از صراحت بیان، بهترین زبان برای انتقاد از وضعیت موجود است. البته عبید زاکانی نسبت به بدیع‌الزمان همدانی بیشتر در صف کارزار مبارزه با ردیلت‌های اخلاقی قرار دارد، فراوانی حکایت‌های طنز وی در نکوهش رفتارهای ناپسندی که در اجتماع رایج بوده‌است، شهادی بر این مدعاست. به همین خاطر باید گفت؛ ادبیات وی حاصل تعامل فعالانهٔ وی با بدنهٔ جامعهٔ عصر خویش است. وی در حکایاتی که به نقد بخل و خسیسی پرداخته‌است، توانگرانی را به تصویر می‌کشد که همواره از آن ترس دارند؛ مبدا ثروت و دارایی‌شان بر اثر بذل و بخشش و استفاده از آن، کم شود. چنانکه در حکایت زیر، یکی از بزرگان، فرزندان خویش را به عدم بخشش و سخاوت توصیه می‌کند چرا که معتقد است؛ بذل و بخشش موجب غم و اندوه صاحب ثروت و دارایی می‌شود:

یکی از بزرگان فرزند خود را فرموده باشد که یا بنی اعلم ان لفظ «لا» یزیل البلا و لفظ «نعم» یزید النقم. دیگری در اثناء وصایا فرموده باشد که ای پسر زنه‌ار باید که زبان از لفظ «نعم» گوش داری و پیوسته لفظ «لا» بر زبان رانی و یقین داری که تا کار تو با «لا» باشد کار تو بالا باشد و تا لفظ تو «نعم» باشد دل تو بغم باشد» (زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

عبید زاکانی با طنزهای خاص خویش، ثروتمندان ناخن‌خشی را به تصویر می‌کشد که با وجود آنکه رو به موت هستند، اما این خصوصیت ناپسند را ترک نمی‌کنند و همواره دغدغهٔ آن را دارند که مبدا پس از مرگشان نیز دارایی‌شان کم شود و یا اینکه توسط وارثانشان، بذل و بخشش صورت گیرد:

یکی را از اکابر که در ثروت قارون زمان خود بود اجل در رسید. امید زندگانی قطع کرد. جگرگوشگان خود را که طفلان خاندان کرم بودند حاضر کردند. گفت: ای فرزندان، روزگاری دراز در کسب مال زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سر

پنجه گرسنگی فشرده تا این چند دینار ذخیره کرده‌ام؛ زینهار از محافظت آن غافل مباشید و به هیچ وجه دست خرج بدان میازید و یقین دانید که:

زر عزیز آفریده است خدا هر که خوارش بکرد خوار بشد

اگر کسی با شما سخن گوید که پدر شما را در خواب دیدم قلبه حلوا می خواهد، زنهار به مکر او فریفته مشوید که آن نگفته باشم و مرده چیزی نخورد. اگر من خود نیز در خواب با شما نمایم و همین التماس بکنم بدان التفات نباید کرد که آن را اضغاث احلام خوانند؛ آن دیو نماید و من آنچه در زندگی نخورده باشم در مردگی تمنا نکنم. این بگفت و جان به خزانه مالک دوزخ سپرد (همان: ۱۲۶).

عبید همانند یک روانشناس بر این باور است ناخن خشکی و بخیل بودن باعث می‌شود که افراد خسیس هر مسئله‌ای را با مسائل مالی بسنجند، چرا که مال و دارایی، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در نوع رفتار زندگی آنهاست. از نظر آنان حتی بخشش‌های اندک نیز بی‌معناست و می‌تواند از دارایی آنها کم بکند.

## ۲-۴. نقد چاپلوسی و تملق

از دیگر آفت‌های اخلاقی رایج در جوامع بشری، چاپلوسی و تملق است. این رذیله اخلاقی، مختص یک دوره و یا زمان خاصی نبوده‌است و هنگامی به وجود می‌آید که آدمی، کس دیگری به طمع دریافت چیزی مدح و ثنا بگوید. به نظر می‌رسد ثناگویی و تملق در عصر بدیع‌الزمان همدانی و عبید زاکانی به عنوان یک روش برای رسیدن به خواسته‌های دنیوی کاربرد وسیعی داشته‌است.

در چنین جوامعی، دو راه بیشتر پیش پای انسان‌ها وجود ندارد یا باید به همان شیوه چاپلوسی ادامه داد یا باید در برابر کسانی که تشنه تملق و چاپلوسی ایستاد و این نوع رفتار ناپسند را تقبیح کرد که بیان صریح مخالفت در برابر آن هم، عواقب خود را به دنبال دارد. از این رو، کنایه و طنز روش مناسبی برای انتقاد از این اخلاق ناپسند است که بدیع‌الزمان همدانی در مقامه «الصیمریه» به آن پرداخته‌است. در این مقامه، افراد چاپلوسی در اطراف محمد بن اسحاق الصمیری گردآمده‌اند و برای سود خویش، پیوسته او را مدح و ستایش می‌کنند:

«... و كنتُ عندهم أَعْقَلَ من عبدالله بن عباسٍ؛ و أطرفَ من أبي نُوَاسٍ و أسخَى من عمرو و أبلغَ من سحبان وائلٍ و أدهى من قَصِيرٍ و أشعرَ من جريرٍ و أَعذبَ من ماء الفراتِ و أطيّبَ من العافيةِ، لبذلي و مُروءتي و إتلافِ ذخيرتي، فَلَمَّا خَفَّ المَتَاعُ و أنطَ الشَّرَاعُ، و فرغَ الجِرَابُ، تبادرَ القومُ البابَ لَمَّا أحسُّوا بالقصَّةِ و صارت في قلوبهم غَضَّةٌ و دعوني بُرصةً و انبَعَثُوا للفرارِ كرميةِ الشَّرَارِ و أخذتهم الضُّجْرَةُ، فانسَلُّوا قطرةً قطرةً و تفرَّقوا يميناً و يسرةً و بقيتُ الأجرَّةُ، قد أورثوني الحسرةَ، و اشتملتُ منهم على العبرة لا أساوي بعةً و حيداً فريداً كالبوم، الموسوم بالشمومِ أقعُ و أقوم...» (همدانی، ۱۳۸۹: ۳۸۲).

ترجمه: و من به خاطر بخشش و کمال مردانگی و از بین بردن دارایی‌ام، نزد آنان خردمندتر از «عبدالله بن عباس» و خوش‌گفتارتر از «ابونواس» و سخاوتمندتر از «حاتم طائی» و شجاع‌تر از «عمرو» و بلیغ‌تر از «سحبان وائل» و زیرک‌تر از «قصیر» و شاعرتر از «جریر» و گواراتر از آب فرات و پاکیزه‌تر از تندرستی کامل بودم. اما هنگامی که دارایی کاهش یافت و گردن شتر پایین آمد و کیسه تهی شد، یاران با شتاب از کنارم گریختند و زمانی که داستان نداری‌ام را احساس کردند، دلشان

غمگین و غصه‌دار گشت و مرا چون زمین ریگزار ترک کردند و چون پرتاب جرقه آتش (با سرعت) به پا خاستند و یکی یکی و پنهان و آهسته بیرون رفتند و از راست و چپ پراکنده شدند و من بر روی آجر ماند (فقیر و بی‌چیز شدم). آنان حسرت و اندوه را برای من به ارث گذاشتند و پند و نصیحتی از آنان نصیب من شد که آن را با پشکل هم‌ارزش نمی‌دانستم؛ مانند جغدی که به شومی و نامبارکی مشهور است، تنها و یگانه می‌نشستم و برمی‌خاستم.

در این مقامه تا زمانی محمد بن اسحاق الصیمری برای اطرافیان چاپلوسش، سود و منفعت داشت، با تملق او را مدح و ستایش می‌کردند. اما زمانی که فقیر و بی‌چیز شد، این افراد چاپلوس یکی پس از دیگری او را تنها گذاشتند. این افراد مادامی که طرف مقابلشان برای آنها سود و منفعت داشت با دادن القاب و عناوین جعلی و غیرواقعی و ستودن غلو آمیز طرف مقابل، به چاپلوسی و تملق می‌پرداختند که بدیع الزمان همدانی این القاب را با عناوینی چون: «عبدالله بن عباس»، «بونواس»، «حاتم طائی»، «عمرو»، «سحبان وائل»، «قصیر»، «جریر» ذکر کرده‌است.

افزون براین، چاپلوسی و تملقی که بدیع الزمان همدانی در این مقامه بدان پرداخته‌است، نسبت به کسی صورت می‌پذیرد که از توانمندی اقتصادی بهره‌مند است، البته با این مقامه می‌خواهد نشان دهد که جان نثاران دروغین زیادی در همه عرصه‌ها باعث می‌شوند تا حاصل زحمات و خدمات ارزنده بسیاری از افراد از بین برود.

به هر حال زمانی که محمد بن اسحاق الصیمری زمانی را با فقر و نداری سپری می‌کند و دوستان چاپلوس و متملق، او را در این وضعیت تنها می‌گذارند. بغداد را ترک می‌نماید و با تلاش و کوشش، دوباره ثروتمند می‌شود و به بغداد باز می‌گردد. افراد متملق و چاپلوس به ظاهر دوست، با شنیدن خبر بازگشت او، دوباره به مدح و ستایش او می‌پردازد. محمد بن اسحاق الصیمری، تصمیم می‌گیرد درس عبرت فراموش نشدنی به این چاپلوسان بدهد، به همین خاطر آنها را به مهمانی فرامی‌خواند و در حالت مستی محاسن آنها را می‌تراشد و طنز مقامه نیز در این همین ماجرای است که اتفاق می‌افتد:

«وَجَّهْتُ إِلَى بِلَالِ الْمَزِينِ فَأَحْضَرْتَهُ، وَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ طَعَاماً فَأَكَلَ وَسَقَيْتُهُ مِنَ الشَّرَابِ الْقَطْرُئَلِيِّ، فَشَرِبَ حَتَّى ثَمَلَ وَجَعَلْتُ فِي فِيهِ دِينَارَيْنِ أَحْمَرَيْنِ وَ قُلْتُ: شَأْنُكَ وَالْقَوْمَ، فَخَلَقَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدٍ خَمْسَ عَشْرَةَ لِحِيَةً، فَصَارَ الْقَوْمُ جُرْداً مُرداً كَأَهْلِ الْجَنَّةِ وَجَعَلْتُ لِحِيَةً كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مُصْرُورَةً فِي ثَوْبِهَا وَ مَعَهَا رُقْعَةٌ مَكْتُوبٌ فِيهَا: «مَنْ أَضْمَرَ بِصَدِيقِهِ الْغَدَرَ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ كَانَ هَذَا مَكافَاتَهُ وَ الْجَزَاءُ» وَجَعَلْتُهَا فِي جِيبِهِ، وَشَدَدْنَا هَمَّ فِي الصَّنَانِ وَ وافی الْحَمَّالُونَ عِشَاءَ الْأَخْرَةِ، فَحَمَلُوهُمْ بِكَرَّةٍ خَاسِرَةٍ...» (همان: ۳۹۱).

ترجمه: به دنبال بلال آرایشگر فرستادم و او را حاضر کرده، غذایی برایش فرستادم و خورد و از شراب سیرابش کردم و نوشید و مست شد و دو دینار زر سرخ در دهانش گذاشتم و گفتم: این کار تو و این افراد. در یک ساعت، پانزده ریش تراشید و این گروه چون بهشتیان، بی‌ریش و بی‌مو شدند؛ و ریش هر یک از آنان را در داخل کیسه در لباسش گذاشتم و به همراه آن ریش، یک برگ کاغذ بود که نوشته بودم: «هر کس نسبت به دوستش نیت نیرنگ و ترک وفا داشته‌باشد، این جایزه و پاداش اوست» و آن تکه کاغذ را در گریبانش گذاشتم و آنان را در صندوقچه‌ها بستیم و حمال‌ها در آخر شب آمدند و آنان را به یک بار همراه با خواری و خفت بازگرداندند.

افزون براین، باید اشاره کرد؛ سایه استبداد برای مدتی طولانی در تاریخ و فرهنگ بومی ایران وجود داشته و همین امر، باعث می‌شده که رفتارهای تملق آمیز اشاعه و گسترش داده شوند. چنانکه در عصر عبید نیز با وجود حکام مستبد و زورگو این پدیده بیش از پیش رایج بوده‌است. مثلاً عبیدزاکانی در یکی از طنزهای گزنده خود این موضوع را به خوبی نشان داده و معلوم می‌کند که متاع تملق و چاپلوسی دست کم در دربار ایران و قدرت‌مندان مستبد وجود داشته است به این ترتیب می‌توان دریافت که در اثر عبید زاکانی بر خلاف مقامات بدیع الزمان همدانی، حکومت‌ها، خاستگاه عمده چاپلوسی بوده است و

چاپلوسان به خاطر منافع شخصی خودشان به تملق و مبالغه درباره خصوصیات و توانایی های افراد متوسل می شدند و آنها را ستایش می کردند:

سلطان محمود را در حالت گرسنگی خوراک بادنجان بورانی پیش آوردند. خوشش آمد. گفت: «بادنجان طعمی است خوش.» ندیمی به تعریف از بادنجان پرداخت. سلطان چون سیر شد، گفت: «بادنجان سخت مضر چیزی است.» ندیم باز درباره مضرات بادنجان مبالغتی کرد. سلطان گفت: «ای مردک تا این زمان به تعریف از آن می پرداختی؟»

گفت: من ندیم توأم، نه ندیم بادنجان. مرا چیزی باید بگویم که تو را خوش آید، نه بادنجان را (زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۴۰).

عبید زاکانی ادیب توانا در این حکایت طنز به زیبایی، چهره نازیبای افراد چاپلوس را می نمایاند که می کوشند با چرب زبانی، ضدارزش ها را ارزش و بدی ها را نیکی، پلیدی ها را زیبا و یا برعکس اینها نشان دهند و مردم را بفریبند.

همچنین در حکایت زیر نیز چاپلوسی و تملق عوام نسبت به عمال حکومتی بیان شده است، در این حکایت، حجاج توسط مردی در بهشت تصور شده است، کسی که به قساوت و شقاوت در طول تاریخ معروف بوده است. او در تاریخ به خونریزی و ستمگری مشهور است و در کشتن مخالفان چنان زیاده روی کرد که حتی عبدالملک بن مروان نیز این میزان خونریزی را نپسندید. این حکایت نهایت چاپلوسی و تملق را به تصویر می کشد، طنز حکایت در جوابی است که حجاج به شخص متملق می گوید:

«مردی حجاج را گفت دوش تو را به خواب چنان دیدم که اندر بهشتی! گفت: اگر خوابت راست باشد در آن جهان بیداد بیش از این جهان باشد» (همان: ۱۴۷).

به هر حال، چاپلوسی یا سایر آفات اخلاقی در هر جامعه ای، نشانگر ناسالم بودن روابط و مناسبات و هنجارهای آن جامعه است. چنین فضایی در جامعه، زمانی شکل می گیرد که منزلت و نقش ها آن گونه که شایسته افراد است، توزیع نشود و در واقع شایسته سالاری به معنی واقعی آن وجود نداشته باشد. اگر هر شخص در جایگاه درخور شأن خود قرار گیرد و مطابق با منزلت واقعی اش از نقش اجتماعی مناسب برخوردار شود، در روابط اجتماعی نیز از سلامت کافی برخوردار خواهد شد.

## نتیجه

در بررسی تطبیقی آثار طنز دو ادیب، مشخص شد؛ طنز، بالاترین ظرفیت را در رویارویی با مسائل روز دارد. موضوع طنز در آثار دو ادیب همانند دیگر طنزپردازان، اغلب، انتقاد از ناهنجاری های اجتماع بشری است. این موضوع، موضوعی فراگیر است؛ چرا که می تواند شامل پدیده های اجتماعی فراوانی بشود، پدیده هایی همچون: اشاره به خرافات، مسائل سیاسی، انتقاد از حکام وقت، مفسد اخلاقی، آداب و سنن دست و پاگیر، طبقات اجتماعی، مسائل تربیتی و ... پس بی جهت نیست که می بینیم حرکت طنز در بیشتر دوره ها به شدت از تحولات سیاسی و اجتماعی زمان خویش، تأثیر پذیرفته است.

از این رو، بازتاب مفاهیم و محتوای طنز در مقامه های بدیع الزمان همدانی و آثار عبیدزاکانی، نیز در برخورد با جریانات روز شکل گرفته است و هدف از بیان آن نیز طبیعتاً اصلاح جامعه بشری و هموار ساختن راه ترقی و تعالی بوده است. تظاهر و تدین دروغین، ظلم و بی عدالتی حاکمان مستبد، چاپلوسی و تملق، بخل و خساست از ردیلت های اخلاقی دوران بدیع الزمان همدانی و عبید زاکانی هستند که هر کدام از آنها با رویکرد خاص خویش بدان پرداخته اند. این نشان از آن دارد که هر دو ادیب، روند تزیید سقوط و انحطاط اخلاقی و سرایت آن از جانب طبقه توانگر و فقیر جامعه را در عصر خویش شاهد بوده اند و در بی گمان

در چنین آشفته‌بازاری، زبان طنز و شوخی و پرهیز از صراحت بیان، بهترین زبان برای انتقاد از وضعیت موجود است.

رشوه‌گیری قضات و اجحاف و ظلم و ستمی که از جانب این افراد به جامعه روا داشته می‌شده‌است از مضامین برجسته آثار هر دو بوده و آنچه که در این میان، بیشتر باعث دل‌آزردگی این دو طنزپرداز می‌شده‌است، تظاهر و مقدس‌نمایی قاضیان و محتسبان بوده‌است که در لباس دین و دیانت، توجیهی برای اعمال خود می‌یافتند. افزون بر این، تملق و چاپلوسی مردمان و عوام نیز که هانند آفتی به جان جامعه افتاده‌بود، باعث گستاخ‌تر شدن حاکمان مستبد و قاضیان رشوه‌گیر در این زمینه می‌شده‌است.

## منابع

۱. افخمی عقدا، رضا و محمدصادق ضرونی (۱۳۹۴). عنصر شخصیت در مقامات بدیع‌الزمان همدانی، دو فصلنامه ادب عربی دانشگاه تهران، دوره ۷، شماره ۱، صص ۲۲-۱.
۲. باقری، ربابه (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی طنز عبید زاکانی و حافظ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی‌اکبر باقری‌خلیلی، استاد مشاور: حسین حسن‌پور، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران.
۳. بخشی، حسین (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل طنز و شوخ‌طبعی در گلستان سعدی و رساله دلگشای عبید زاکانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: یداله طالشی، استاد مشاور: فائزه جنیدی، دانشگاه تهران.
۴. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۷). عبید زاکانی، تهران، طرح نو.
۵. ذکاوتی فراگزلو، علی رضا (۱۳۶۳). «بدیع‌الزمان همدانی و مقامات او» مجله: معارف، شماره ۱، صص ۱۰۹-۱۲۰.
۶. زاکانی، عبید (۱۳۷۹). کلیات، با مقدمه و شرح عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. زرکوب، منصوره و الهام صالحی (۱۳۹۳). «التهکم الفكاهی فی مقامات الهمذانی» (ریشخند انتقادی در مقامات همدانی)، مجله بحوث فی اللغة العربیة، دانشگاه اصفهان، دوره ۶، شماره ۱۰، صص ۳۲-۱۹.
۸. شیخ‌سیاه، محمد (۱۳۸۳). مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری در نقد و تطبیق، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، دوره ۳۷، شماره ۴ (پیدر پی ۱۴۷)، صص ۲۰۴-۱۸۹.
۹. صالحی، الهام (۱۳۸۸). «بررسی و تحلیل طنز در مقامات همدانی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: منصوره زرکوب، استاد مشاور: محمد خاقانی، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ هشتم.
۱۱. همدانی، بدیع‌الزمان (۱۳۸۹). مقامات، شرح و ترجمه کرمعلی قدمیاری، ارومیه، انتشارات دانشگاه ارومیه، چاپ اول.

## A Comparative Study of Comic Concepts in the Works of Obeid Zakani and Badi-Al-Zaman Hamedani

Mohammad Moein Safari

*Faculty Member of Payam Noor University, Marvdasht Branch*

---

### Abstract

Humor has long been one of the most popular literary practices among different nations. The nature of this kind of literature, although based on laughter, must be noted that it is not in humor, laughter, goal and purpose; it is a means of expressing inefficiencies and informing the audience of the vulgarities and injustices that flow in the context of society. "Badi-e-Zaman Hamedani" and "Obeid Zakani" are satirical writers who, due to their subtle and effective language, have created numerous works with humorous themes and using the joke and laughter, their moral and social abnormalities The wind is criticized. Therefore, the present study aims to investigate and analyze the concepts of satire in the works of these two literatures using a comparative and descriptive-analytical approach. The findings of the research show that these two authors, although in two different Arabic Languages and Farsi - have entered the realm of existence and have different tendencies, but in their humorous works, similar approaches can be seen. Concepts such as: false pretense, flattery and flattery, injustice and inequality, poverty, hunger and chaos are the most prominent concepts that have been found in the works of two literary comics.

**Keywords:** Comparative Literature, Humor, Mahmood, Badi-Al-Zaman Hamedani, Obeid Zakani.

---